

را مورد بررسی قرار داد؟ چه عواملی باعث شکل‌گیری این فرهنگ سیاسی شده است؟ با وجود تماس ایرانیان با دنیا در دو قرن گذشته، این فرهنگ سیاسی تا چه اندازه تحت تأثیر عوامل بیرونی بوده و چقدر ثبات داشته است؟ در میان عوامل مختلفی که می‌توان در علیت فرهنگ سیاسی ایران بیان کرد، در اینجا عامل فرهنگ عشایر مورد بررسی قرار می‌گیرد. نقش عشایر در شکل‌گیری عناصر گوناگون فرهنگ سیاسی ایران چیست؟ در فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران با دو سطح روبه‌رو هستیم: رفتاری که زمینه‌های شهری و صنعتی دارد و رفتاری که بافت عشیره‌ای، روستایی و سنتی دارد. بسیاری از کشورها این دوگانگی را تجربه کرده‌اند، اما به تدریج توانسته‌اند از ناامنی و بی‌ثباتیهای فرهنگ روستایی فاصله بگیرند و به فرهنگ باثبات و امن شهری دست یابند. اما در ایران چگونه فرهنگ عشیره‌ای به فرهنگ سیاسی کل نظام سیاسی و اجتماعی تبدیل شد و سالها دوام آورد و آثار آن حتی پس از شهری شدن نظام اجتماعی و سیاسی، مشاهده می‌شود؟ در این فصل، این بحث تاریخی مطرح خواهد شد که نظام عشیره‌ای اثرات پایداری در محتوای رفتاری نظام سیاسی- اجتماعی ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و تا اندازه‌ای در دوره پهلوی دوم داشته است.

چارچوب نظری:

مبانی فرهنگ عشیره‌ای

در این فصل به بررسی عشایر خواهیم پرداخت و سعی خواهیم نمود تا جایگاه فرهنگ، روابط اجتماعی، منطق ارتباطات خارج از عشیره، دید عشایر نسبت به امنیت و روشهای دستیابی به امنیت و تعریف آنها از قدرت و شیوه‌های کسب و حفظ قدرت را روشن سازیم. برای آنکه جایگاه فرهنگ عشیره‌ای در فرهنگ سیاسی انباشته شده ایران مشخص شود، لازم است ابتدا فرهنگ

عشیره‌ای مورد شناسایی علمی قرار گیرد. اینکه گفته می‌شود رابطه بین فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی ایران چیست، به این دلیل است که شناخت حوزه سیاست و دولت و فرهنگ مرتبط با آن، چه در تاریخ قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، در واقع به قدرت رسیدن ایلات می‌باشد. به قدرت رسیدن یک ایل به معنی حذف ایل دیگری بود که دوره رشد، پختگی و انحطاط خود را پشت سر گذاشته بود. هر ایلی که به قدرت می‌رسید، ایلات دیگر را با زور و ارباب زیر سیطره خود درمی‌آورد و اتحاد سرزمین ایران را با مبانی فکری و رفتاری ایل خود بنا می‌نهاد. ایجاد تمرکز سیاسی و وحدت سرزمینی با لشکرکشی‌های گسترده و گاه قتل‌عام یک قوم یا اهالی یک شهر و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است. از جمله عشایری که می‌توان در استقرار حکومت در ایران از آنها یاد کرد، عبارتند از: ماد، هخامنشی، اشکانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، ایلخانی، قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفوی، افشاری، زندی و قاجار.^۱

بنابراین، بررسی تاریخ سیاسی ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. ظرفیت بالقوه و بالفعل عشایر ایران موجب می‌شده است که نه تنها قدرت محلی در اختیار آنها باشد، بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده‌ای داشته باشند.^۲ در ایران دوره سامانی، به‌طور عمده برزگران نیروی جنگنده کشور را تشکیل می‌دادند و به فرمان شاه، از مرز و بوم میهن پاسداری می‌کردند. پادشاهی غزنویان و در پی آن ترکان سلجوقی و خوارزمشاهیان بر ارتشی تکیه داشت که از مردمانی صحرائشین و بیابان‌گرد پدید آمده بود و نشانگر قدرت صحرائشینان و دشت‌پیمایان شمرده می‌شد. در روزگار مغولان، سپاهیان از صحرائوردان و بیابان‌گردان بودند و قدرتشان

۱. رضا شعبانی، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹، صص ۶۸-۶۷.

۲. همان، صص ۶۹-۶۸.

بدان پایه رسید که با تشکیل مجموعه قدرتمندی از چند ایل و عشیره، تاراج کشورها، شهرها و سرزمینهای آباد و ثروتمند را آغاز کردند. یورشهای چنگیز خان مغول و تیمور، امیر تاتاریان از آن جمله و تشکیل سلسله ایلخانان و گورکانان یادگار آن دوره است.^۱ از نظر جغرافیایی، ایلات و عشایر ایران در بخشهای مشخصی از کشور پراکنده بوده‌اند و سکونتگاه‌های آنها قلمرو سیاسی مورد تصرف آنها بوده است. این قلمرو در طول تاریخ همواره ثابت نبوده و به تناسب ضعف و قدرت حکومت مرکزی و همسایگان هر ایل نوسان داشته است. گاه در نتیجه سیاستهای حکومت مرکزی، دسته‌هایی از عشایر جابه‌جا شده و به‌مرور در محل جدیدی بومی گردیده‌اند؛ مانند کردهای شمال خراسان که از کردستان بدان منطقه کوچانده شدند. در زمان صفویه نیز دسته‌هایی از ایل افشار را از خراسان به آذربایجان کوچ دادند و شاخه‌ای از آنها را نیز به کهگیلویه و خوزستان فرستادند. در سال ۱۲۰۶ قمری که آغامحمدخان قاجار ایالت فارس را فتح کرد، ۱۲ هزار خانوار از ایلات الوار را که مایه ضرر مالی برای قاجار بودند، از اطراف شیراز کوچاند و در حوالی تهران سکنی داد. همچنین ایل هزاره را در زمان ناصرالدین‌شاه به خراسان آوردند، اما به‌علت ناآرامیهای مشهود تصمیم گرفتند آنها را دسته‌دسته کنند و در داخل کشور متفرق نمایند.^۲ از اسناد تاریخی به‌روشنی پیداست که پایه اصلی حکومتهای مرکزی در ایران، سپاهیان بودند که در واقع از جنگجویان عشایری تشکیل می‌شدند. حکومتها از عشایر، هم برای تضمین امنیت خود استفاده می‌کردند و هم از قدرت نظامی آنها نسبت به امنیت خود نگران بودند. راه اصلی تضمین امنیت حکومتی برای دولتهای ایرانی، سرکوب یا

۱. نعمت‌الله قاضی (شکیب)، *علل سقوط حکومت رضاشاه*، تهران: نشر آثار، ۱۳۲۲، صص ۱۵۸-

۲. جواد صفی‌نژاد، *عشایر مرکزی ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۲۷-۲۶.

تطمیع عشایر بود. آنچه در این میان باعث استمرار فرهنگ سیاسی سرزمین بزرگ ایران طی نزدیک به سه‌هزار سال شده است، حکومت‌هایی بوده‌اند که عمدتاً پایه اجتماعی و فرهنگ عشیره‌ای داشته‌اند. دلیل دوام مبانی فرهنگی حکومت در طول ادوار تاریخی، انتقال قدرت از یک عشیره به عشیره‌ای دیگر بوده که مخرج مشترک رفتاری در میانه آن پایدار می‌مانده است. هرچند عشایر از لحاظ منشأ اصلی ظهور جغرافیایی، تعداد، درجه جنگجویی و انتظام درونی و قدرت اقتصادی متفاوت بودند، اما در پاره‌ای از اصول وجودی و فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی از اشتراکات مهمی برخوردار بودند. استنتاج طبیعی بحث این است که فرهنگ سیاسی ایران طی قرن‌ها متحول نشده؛ چراکه مبنای حکومت تا ابتدای سلسله پهلوی، قدرت و فرهنگ عشایری بوده است. از همین رو، ضروری است که به اصول ثابت فکری، فرهنگی و رفتاری برخاسته از بافت عشایری بپردازیم.

برای بررسی آثار مستقیم عشایر بر فرهنگ سیاسی، نخست لازم است به وجوه تمایز این شیوه زیست با شیوه زیست روستایی و شهری بپردازیم. در شیوه زیست عشایری، ویژگیهای زیر میان تمامی عشایر قابل مشاهده می‌باشد:

الف) خویشاوندگرایی؛

ب) روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی؛

پ) بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت.

خویشاوندگرایی و احساس تعلق به گروهی خاص و تحصیل امنیت فردی از طریق وابستگی به یک قوم ویژه، عواقب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی امنیتی فراوانی دارد. در چارچوب یک ایل آنچه ایجاد تعهد، مسئولیت و حتی وظیفه می‌کند و کنشهای جمعی را شکل می‌دهد، رابطه خویشاوندی است. اعضای که با یکدیگر احساس خویشاوندی می‌کنند، به دفاع یا حمایت از یکدیگر برمی‌خیزند و دشواریهای فردی خود یا دیگر اعضای ایل را مشکلات

خانواده، خاندان یا ایل خود می‌پندارند. به همین دلیل، هرگونه حمله، محدودیت یا خسارت به فرد، خسارت یا محدودیت به خانواده و ایل تلقی می‌شود. مبنای قضاوت، استدلال نیست؛ تجزیه و تحلیل منافع کل سرزمین نیست، بلکه صحت، حق و نوع برخورد بر مبنای خویشاوندی تعیین می‌شود. فرد همان ایل است و خانواده مساوی با ایل. منطق این نگرش، امنیت است. به عبارت دیگر، رفتار عشیره‌ای مبنای امنیتی دارد. ایل اجبار دارد تا برای تأمین امنیت خود، سازماندهی مبتنی بر نسب انجام دهد و نه سازماندهی بر اساس حرفه، تخصص و کارکرد که در واقع فرآورده‌های عصر تجدد می‌باشند. در چنین بافت خویشاوندی، تعصب به کار نیست بلکه به نسبت است؛ تعلق به حرفه نیست بلکه به خانواده و عشیره است. آنچه در این تحلیل در ارتباط با هدف تحقیق اهمیت دارد، ساخت زیست عشیره‌ای است؛ سرزمینی به نام ایران متشکل از عشایری که برای حفظ امنیت و حریم حیات طبیعی خود، مجبورند تعصب درون‌عشیره‌ای را به شدت حفظ کنند و تا می‌توانند ایلات دیگر را ضعیف نگه‌دارند. این وضع به‌گونه‌ای شبیه وضع و حال قدرتهای هر عصری در صحنه بین‌المللی است که هر قدرتی ضمن افزایش سطح قدرت و تقلیل سطح آسیب‌پذیری خود به تضعیف سطح قدرت رقبای خویش نیز می‌پردازد. در چنین ساختاری، مجموعه رشد نمی‌کند اما واحد قدرت، بالقوه می‌تواند رشد نماید.

دلیل دیگری نیز در استحکام خویشاوندی عشایر وجود دارد. در زندگی عشایری به دلیل اقتصاد غالب دامداری و نیاز به مرتع برای دام و حراست از مراتع مشترک در محدوده جغرافیایی، خویشاوندی انسجام و ضرورت بیشتری داشته است.^۱ ساخت سنتی خویشاوندی به موجب رابطه سه‌جانبه مرتع با دام،

۱. جواد صفی‌نژاد، «ساخت سنتی در عشایر ایران»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳، جلد اول،

دام با انسان و انسان با انسان به وجود آمده است. نادر افشارنادری، جامعه‌شناسی را با سه ویژگی می‌شناسد: وجود ساختمانی ایلی، سرزمین مشترک و آگاهی افراد به عضویت خود در ایل. این سه ویژگی در واقع به عواملی اشاره دارد که چسبندگی ایلیاتی را افزایش می‌دهد و استحکام و انسجام درونی ایل را فراهم می‌آورد. عبدالله شهبازی، عشیره را دارای این خصوصیات می‌داند: عضویت در ایل و پیوند تباری، سازمان اجتماعی ایل بر پایه نظام قبیله‌ای، فرهنگ، تاریخ، گویش و سرزمین مشترک، احساس تعلق به ایل، شیوه معیشت دامداری، شیوه زیست کوچ‌نشینی و بهره‌گیری از سیاه‌چادر.^۱ در مورد ساخت عشیره‌ای و شیوه مدیریت در آن، یکی از محققین چنین می‌گوید:

سرپرست، رهبر و فرمانده سیاسی ایل «خان» بود. خان سرپرستی بود محلی، عضو شاخه‌ای از همان ایل که به فرهنگ، تاریخ و مسایل مربوط به ایل آگاهی کامل داشت، مقامش موروثی و مورد احترام و اعتماد اعضای ایل بود. خان رییس امور سیاسی، نظامی و مظهر وحدت و یکپارچگی ایل بود و بر کلیه کلانتران (سرپرستان طایفه) و طوایف ریاست داشت. وی نماینده رسمی و حقوقی ایل در برابر رفت‌وآمدهای خارج از ایل بود. هرچند که تصمیمهای گرفته شده در ایل شورایی بود، ولی با مسئولیت خان به مرحله اجرا درمی‌آمد. کلیه اراضی، املاک و مراتع عشایری، تحت تیول خان بود و با در اختیار گذاردن قطعاتی از آن نزد کوچک‌ترین رده‌های ایلی، مالیاتهای سنتی از زمینهای زراعی و حق چرای مرتع دریافت می‌داشت ولی در مقابل، امنیت افراد و اموال آنها را

تضمین می‌کرد و می‌بایست طبق توافق با حکومت مرکزی، بخشی از این مالیاتها را که مقدار آن قبلاً مورد توافق طرفین قرار گرفته بود، به مرکز بپردازد. حکم خانی از طرف حکومت مرکزی صادر و ابلاغ می‌گردید و تخطی از قراردادهای فیمابین مشکلاتی را برای خان ایجاد می‌نمود.^۱

عشایر عموماً به ساختار قبیله‌ای خود آگاهی دارند و نه تنها با سلسله مراتب ایلی و تقسیم‌بندی‌های آن آشنا هستند، بلکه به آن تعصب نیز دارند. تیره‌ها و طوایف خود را از تش (به معنای آتش) یا اجاق به‌شمار می‌آورند که جنبه توتمی دارد و گویا برای یگانگی و انسجام تیره‌ها پدید آمده است. اجاق از ویژگیهای زندگی فرهنگی عشیره‌ای است که بدون آن ارتباط معنوی بین خانواده‌ها برقرار نمی‌شود.^۲ از آنجا که عشایر دور از شهرها زندگی می‌کنند، منابع تأثیرگذاری بر رفتارشان از ساختار درونی آنها ریشه می‌گیرد. این

۱. همان، ص ۷۲. « اگر چند ایل کوچک در محدوده‌های جغرافیایی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند، طبیعی بود که یکی از آنان به علی نسبت به دیگران برتری یابد. اگر این برتری مورد تایید حکومت وقت قرار می‌گرفت، حکم ایلیخانی برای خان صادر می‌گردید. ایلیخانان به قدری قدرت داشتند که گاهی حکومت مرکزی را نیز تهدید می‌کردند. در زمان قاجار به معاون ایلیخان، ایل‌بیگ می‌گفتند. ایل‌بیگ از خویشان و نزدیکان ایلیخان بود و مورد تایید حکومت هم قرار می‌گرفت. رسیدگی به امور داخلی ایل، جمع‌آوری مالیات، تجهیز قوا، کارهای اداری ایل، تنظیم امور املاک و رسیدگی به سرپرستی طوایف مختلف از جمله وظایف ایل‌بیگ بود. واژه ایل، خان و ایلیخان، ترکی مغولی‌اند و از زمان مغول به بعد در ایران متداول شده‌اند. قبل از آن، واژه خیل به‌جای ایل و سرخیل به‌جای خان به‌کار می‌رفت که هنوز هم در برخی نقاط شرقی ایران به‌ویژه خراسان شمالی در اطراف قوچان متداول است. » همان، ص ۷۲.

در ضمن می‌توان هرم عشایر را به صورت: [خان، کلاتر، ریش سفید، و توده عشایر] ترسیم کرد. برگرفته از منبع: خسرو خسروی، جامعه‌شناسی ده در ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص ۹۷.

۲. خسرو خسروی، همان، ص ۹۷.

تأثیرگذاری درون‌زاه، پایداری و استحکام نظام داخلی عشیره‌ای را به‌دنبال دارد و باعث می‌شود که هرم قدرت و فرهنگ عمومی در عشیره به‌واسطه ناهمواریهای طبیعی در صحت و سلامت فرهنگ و ساختار خود شکی به خود راه ندهد و با گذشت زمان به‌دلیل فشارهای داخلی و رفتار هم‌نوعان، بافت عشیره‌ای همچنان حفظ شود و مبانی خویشاوندی با ساختار حیات اقتصادی و جبر طبیعت عجین گردد. اهمیت محوری خانواده و عنصر خویشاوندی باعث می‌شود تا فرد روابط اجتماعی را از منظر این پدیده بنگرد. ارزیابی فرد منوط به موقعیت خانوادگی اوست. نقشهایی که واگذار می‌شود منحصرأ به وی تعلق نمی‌گیرد، بلکه کل خانواده را شامل می‌شود. در نتیجه، وقتی عضوی از یک خانواده ارتقاء اجتماعی می‌یابد، در حقیقت خانواده او ارتقاء پیدا می‌کند. از طرفی، فرد در زمان ارتقاء اجتماعی می‌کوشد دست سایر اعضای خانواده و قوم و خویش را بگیرد تا آنها نیز از مزایای اجتماعی بیشتر برخوردار شوند. این خصلت عشیره‌ای در حوزه سیاست و اقتصاد ایران همچنان ادامه یافته است و همان‌گونه که پیشتر به آن پرداختیم، هم ریشه امنیت‌جویی دارد و هم حکم وظیفه فرد. اعضای یک خانواده، هنگام سختی و خطر از عضو خود دفاع می‌کنند. طبیعی است هنگامی که حس تعلق ایلی قوی باشد، این تعهدات در مقابل ایل ایفا می‌شود. از این‌رو، وقتی گروهی از ایل یا حتی افرادی از یک ایل به موقعیت اجتماعی بارزی دست می‌یابند، نقشها و مشاغل متعددی را به اعضای ایل و طایفه خود واگذار می‌کنند. از این طریق شخصی که صاحب منصبی شده است، به پشتوانه‌های محکمی دسترسی پیدا می‌کند. تاکید بر عنصر خویشاوندی دو اثر روان‌شناختی اجتماعی را در پی می‌آورد: نخست، مرز خودی-بیگانه براساس معیارهای خویشاوندی تعریف می‌شود. معیارهای فراگیرتر مانند: تخصص، منافع سرزمین، طبقه، ملیت و نژاد به‌مراتب ضعیف‌تر است. از آنجا که روابط خویشاوندی گستره محدودی دارد،

تعریف محدودی از خودی و تعریف وسیعی از دشمن به دست می‌دهد. به عبارت دیگر، تعداد محدود خویشاوندان باعث می‌شود تا دوستان کمتری در شمار تعریف قرار گیرند؛ به همین دلیل احساس ترس از بیگانه یا غیر خودی شدت می‌یابد. دوم، پیرو تعریف محدود از خود و تعریف گسترده از بیگانه، دایره اعتماد و منابع آن نیز محدودتر می‌شود. فرد به اعضای گروه و ایل و عشیره خود اعتماد دارد و خارج از آن را در دایره بی‌اعتمادی قرار می‌دهد. این عدم اعتماد و احساس ناامنی، باعث می‌شود مشاغل و نقشهای متعدد از حساس تا غیر حساس به گروه وفادار، معتمد و مطیع که به واسطه خویشاوندی این خصایص را به صورت خودکار با خود حمل می‌کنند، واگذار شود. آثار این روابط اجتماعی در نهادها و سازمانهای سیاسی دولتهای ایران که عموماً مبانی عشیره‌ای و ایلی داشتند، بدین صورت نمایان می‌شود که نقشها و یادگیریهای سیاسی و ائتلافها بر پایه روابط خویشاوندی، قومی، محلی و ایلی تحقق می‌یابد. کارکردگرایی و تخصیص سمت بر پایه توانایی، امری است جدید و به تناسب نیازهای جدید تولید اقتصادی و سازماندهی اجتماعی نو پدید آمده است. نظام اجتماعی- سیاسی جدید، بر اساس شرح وظایف و قانونمندی‌های شغلی، از فرد در قالب یک سازمان هدف‌دار انتظاراتی دارد. در حالی که در ساختار سنتی عشیره‌ای ایران که اثرات پایداری حتی تا به امروز در نظام سیاسی ایران داشته است، مبنا در وهله اول وفاداری و احساس تعلق به ایل و عشیره تا اوایل پهلوی اول، و پس از آن به گروه و خانواده می‌باشد. مبنای کار جمعی سیاسی و به عبارتی حکومت، اعتماد است؛ چه بنیان این اعتماد خویشاوندی باشد یا اهداف ملی که با سازماندهی جدید اقتصادی اجتماعی مورد اجماع نظر قرار گرفته باشد.

دومین خصلت که در عشایر به چشم می‌خورد و اثرات پایداری بر فرهنگ سیاسی ایران داشته است، روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی است؛ به این دلیل

که نیازهای زندگی عشایری، سوارکاری و مهارتهای جنگاوری به یک عنصر مهم رفتاری در میان عشایر مبدل شده است. همین اندیشه و رفتار باعث شده است، شاهانی که از عشایر برخاسته‌اند در شرایط مساعد، فکر لشکرکشی به دیگر مناطق ایلی و حتی در شرایط اقتدار به دیگر کشورها را در سر بپروراندند. این روحیه جنگاوری که در نهایت ریشه در حفظ امنیت عشیره دارد، از این نظر هم حائز اهمیت است که بر نظامهای مختلف سیاسی در دوره‌های گوناگون اثر گذاشته است. عشایر در چارچوب نظام سیاسی ایران از این حیث اهمیت داشته‌اند که از نیروی نظامی نسبتاً مقتدری به نسبت زمان خود بهره‌مند بوده‌اند. توان جدایی‌خواهی عشایر به واسطه قدرت نظامی که داشته‌اند، پیوسته اکثر حکومت‌های مرکزی در ایران را دچار مشکل اساسی می‌کرده است. هر ایل یا عشیره‌ای که به قدرت می‌رسید، برای مدتها به فکر سرکوب عشایر دیگر بود تا بتواند حکومت مرکزی با اقتدار پایداری ایجاد کند. شورشهای گوناگون و سرپیچی خان‌ها از امر حکومت مرکزی، ریشه در توان نظامی بالقوه و بالفعل آنها داشته است. همچنان که بعداً در بررسی عشایر دوره قاجار خواهیم دید، ایلات معمولاً مؤتلفین مناسبی برای قدرتهای خارجی به منظور تضعیف حکومت مرکزی بوده‌اند. چون عشایر توان دفاع محلی داشتند، قدرتهای خارجی می‌توانستند به آنها اتکال نظامی و امنیتی داشته باشند. مطیع کردن یک ایل یا خان با اهداف جمعی و مذاکره سیاسی صورت نمی‌پذیرفته، بلکه مبنای مطیع کردن، سرکوب نظامی بوده است و به همین دلیل عشایر برای دفاع از موجودیت و حیثیت عشیره‌ای خود همواره به حفظ و توسعه قدرت نظامی می‌پرداختند. گاه عشایر برای سرپیچی از فرمان حکومت مرکزی، بهترین راه را ائتلاف با قدرت خارجی می‌دانستند؛ مانند ظل‌السلطان، شیخ خزعل و قوام‌الملک شیرازی که با انگلیسی‌ها ائتلاف نمودند. محققى در این باره می‌نویسد:

برخی از ایلات که سهمی در قدرت حاکم نداشتند،

حکومت مرکزی را تهدید می‌کردند و به‌همین دلیل، ایل حاکم سعی در دگرگون‌سازی وضع ایلات دیگر داشت. این دگرگونی‌ها گاهی به‌صورت تغییر محل سکونت ایل بود که با این عمل از قدرت و تحرک ایلیاتی‌ها در محیط جدید کاسته می‌شد؛ چراکه آشنایی با محیط جدید و تشخیص موقعیت زمین دشوار بود. در نتیجه، حکومت مرکزی مدتی از خطر این دسته از ایلات در امان بود. کوچاندن بخشی از عشایر کردستان توسط شاه‌عباس صفوی به شمال خراسان و عشایر بختیاری به‌وسیله نادرشاه از اصفهان به حوالی خراسان و جابه‌جایی بخشی از عشایر گرجستان به منطقه بیلاقی بختیاری‌ها در زمان صفویه به‌همین منظور صورت گرفته است. افزون بر جابه‌جایی که گاهی به‌منظور حفظ و حراست مرزها و مناطق تحت قلمرو حکومت مرکزی صورت می‌گرفت، ایل حاکم با اعطای امتیازاتی به برخی از ایلات، سعی در جلب حمایت آنها می‌کرد. این حمایت ناپایدار بود و اتحاد ایلات را در سرنگونی حکومت مرکزی به‌دنبال داشت. به‌عنوان نمونه، می‌توان از حمایت بختیاری‌ها از نادرشاه در لشکرکشی به قندهار و سپس اتحاد علیمردان خان بختیاری، کریم خان زند و ابوالفتح خان قاجار در نابودی بقایای حکومت ایل افشار نام برد.^۱

نکته مهمی که نزد سران ایلات به‌چشم می‌خورد، واکنش آنها نسبت به کاهش اقتدار یا خودمختاری خویش است. از این‌رو، هر سیاستی که به‌نحوی از قدرت خان بکاهد یا نقش ایل را حداقل در منطقه خود کاهش دهد، با

مخالفت آنها که به‌طور عمده از طریق نظامی صورت می‌گیرد، روبه‌رو می‌شود. مهم‌ترین نمود این خصلت عشیره‌ای، مقاومت ایلات در برابر ایجاد ارتش مدرن و متمرکز است. با ایجاد ارتش مبتنی بر سلسله‌مراتب که قدرت تصمیم‌گیری در سطوح بالای آن متمرکز است، حتی اگر از ایلات در مناطق خود استفاده‌ای شود، طبیعی است که نقش آنها به‌شدت کاهش می‌یابد. به‌همین دلیل، خان‌ها معمولاً با ایجاد ارتش ملی مخالف بودند. یکی از دلایل شکست عباس‌میرزا در جنگ‌های ایران و روس، پراکندگی قوای نظامی تحت فرمان او بود. در واقع، نیروهای نظامی او هر یک فرماندهی مستقلی داشتند که همان سران ایلات بودند. هر یک از خان‌ها بنا به مصلحت عشیره‌ای خود عمل می‌کرد نه منافع عمومی یا ملی. بنابراین، در چنین شرایطی عباس‌میرزا نمی‌توانست فرماندهی و اهداف مشخص کلی را بر تمام سپاهیان عشیره‌ای حاکم کند. اهمیت این خصلت دوم در این است که عشایر را نباید صرفاً مجموعه‌هایی در چارچوب اهداف اقتصادی و معیشتی قلمداد کرد، بلکه باید آنها را واحدهای سیاسی که دارای وجدان نظامی و امنیتی برای دفاع از چارچوبهای اجتماعی و فرهنگی خود می‌باشند، تلقی نمود. داشتن قوای نظامی و تربیت عده قابل‌توجهی با روحیه جنگاوری، باعث می‌شد که عشایر در صحنه سیاسی حضور ملموسی داشته باشند. اگر بخواهیم نظام سیاسی ایران را مورد بررسی قرار بدهیم، در واقع باید عشیره‌شناسی کنیم. هنگامی که ایلی به‌قدرت می‌رسید، برای مدتی فرهنگ محلی خود را به فرهنگ عمومی تبدیل می‌کرد اما این امر به‌واسطه قانون یا اجماع‌نظر نبود، بلکه بر مبنای زور و سرکوب صورت می‌گرفت. اینکه فرهنگ سیاسی ایران همواره از ویژگی‌هایی مانند: فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهاد‌گریزی، فقدان اجماع‌نظر، خویشاوندگرایی، هزارفامیلی، بی‌قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی و فرایند ناقص کشور-ملت‌سازی در رنج بوده است، به‌نظر ریشه در ساخت عشیره‌ای این سرزمین پهن‌اور دارد. مفهوم شهروندی در فرهنگ سیاسی ایران بسیار نوظاست و حتی به شکل ناقصی که به‌اجرا درآمده است، کمتر از نیم

قرن بیشتر عمر ندارد. فرهنگ جنگاوری، فرهنگ غالب امنیتی در نظام عشیره‌ای است. در نظام جدید سیاسی، یک حزب می‌بایستی پیوسته به دنبال جلب پیروان جدید باشد، برنامه‌های خود را به‌نگام کند، منابع مالی خود را متنوع سازد، با تحولات جدید آشنا باشد و رهبران قوی تربیت کند تا در صحنه سیاسی، با اهمیت قلمداد شود. در نظام عشیره‌ای، افزایش درآمد عمومی، ارتباطات مناسب با حکومت مرکزی و تربیت نیروی مهاجم و رزمنده مبنای بوده است. هنگامی که دهها عشیره برای حفظ خود و دیگران و نیز برای سرپیچی از حکومت مرکزی و تامین امنیت با یکدیگر رقابت می‌کنند، فضای حاکم بر آنها فضای بی‌اعتمادی، ناامنی، حذف، تطمیع و سرکوب خواهد بود. تداوم این وضع فرهنگی برای قرنهای متمادی، زمینه‌های ایجاد فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی سوءظن، فردگرایی منفی، خودمحوری سیاسی و نگرانی از اجماع‌نظر را پدید آورده است.

ویژگی سوم در فرهنگ سیاسی و نظام اجتماعی عشیره‌ای، بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت است. نویسندگانی در این ارتباط می‌گویند:

فرهنگ غارت به‌ویژه هنگام تندرستی، بسیار اهمیت دارد و فرد غارتگر صاحب افتخار و قدر و منزلت اجتماعی است و در رده‌های بالای نردبان اجتماعی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که در شهرها دانشجوی جوانی که تحصیلات خود را به پایان رسانده هنگام خواستگاری از دختری به خود می‌بالد، در بین عشایر نیز جوانی که چندین بار دست به غارت زده؛ به‌عنوان مثال، اسب یا چند رأس گوسفند و بز به‌عقیمت آورده، در سلسله‌مراتب ارزشها بالاترین ارزش اجتماعی را دارد و هنگام ازدواج وضع مناسبی در خانواده دختر به‌دست می‌آورد و مورد پسند پدر عروس قرار می‌گیرد.^۱

غارت به‌طور طبیعی و از نظر روان‌شناختی، ملازم با نوعی دشمنی یا شدت رابطه درون‌گروهی نسبت به رابطه برون‌گروهی است. هرچه رابطه درون‌گروهی در مقایسه با رابطه برون‌گروهی شدیدتر باشد و هرچه عناصر بیرون از گروه بیگانه‌تر قلمداد گردند، زمینه بروز فرهنگ غارت بیشتر می‌شود. غارت در روان گروه مخاطب نوعی وحشت ایجاد می‌کند. روش حل اختلاف میان گروهها، مذاکره و عرضه استدلال و تکیه بر حقوق و تداوم مذاکرات نبوده است، بلکه ایجاد وحشت، مالیات اجباری، اخاذی و تهاجم به مال و املاک رقیب، مبنای حل اختلاف بوده است. رقیب سرکوب شده مدتی آرام می‌شد، ولی با سازماندهی و کسب توان جدید نظامی بنای سرکوب و حمله متقابل را می‌گذاشت. غارت نه‌تنها دشمنی ایجاد می‌کند، بلکه زمینه‌ساز کینه هم می‌شود که در فرهنگ سیاسی ایران از عناصر مهم رفتاری است. فرهنگ غارت، اعتدال را از انسان و گروه می‌رباید، به‌ویژه در شرایطی که مورد ستایش قرار گیرد و ارزش و مایه افتخار تلقی گردد. فرهنگ غارت از مهم‌ترین منابع افزایش ثروت و دارایی در میان عشایر بوده که به‌سرعت، توان سیاسی و اقتصادی ایل را گسترش می‌داده است. فرهنگ غارت نه‌تنها روش سریع و مطمئن بقا، بلکه اسلوب سرکوب دائمی و دفع دشمن و از بین بردن رقبای بالقوه است. عواقب فرهنگ غارت در این ارتباط می‌تواند قابل توجه باشد: گروهها در مقابل هم قرار می‌گیرند و هرچند که فاصله جغرافیایی آنها نیز وسیع نباشد، نسبت به هم بیگانه می‌شوند. دزدی و غارت از کسی و گروهی و سازمانی که به من و گروه بلافضل من تعلق ندارد، جایز شمرده می‌شود و زمینه‌های نگاه کلان و طراحی منافع وسیع را از بین می‌برد. غارت در فرهنگ عشایری بر این پایه توجیه می‌شده است که اگر هم‌اکنون حمله پیش‌گیرانه به گروه رقیب نکنیم، دچار تهاجم طرف مقابل خواهیم شد. بنابراین، بهتر است برای جلوگیری از ناامنی و ارتقاء سطح قدرت عشیره و

گروه خودی، از قبل به غارت و تهاجم و ازبین بردن رقیب روی آوریم. این ویژگی فرهنگ عشیره‌ای در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی ایران، به صورت یک اصل تفکیک‌ناپذیر در تامین امنیت دولتهای مرکزی قابل مشاهده است. **یاکوب پولاک**، پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه، در خاطرات خود فرهنگ دزدی و غارت را به این صورت بیان می‌دارد:

اما گرفتاری اصلی زمانی آغاز شد که پای مخارج مریضخانه و بودجه آن به میان آمد، نه از آن جهت که این ارقام اندک باشد بلکه از آن رو که از مصرف درست و بجای وجوه، نگرانی در کار بود. تابحال رسم چنین بوده که اطبای به اصطلاح قشونی در سربازخانه‌ها حساب مخارج بیماران و داروها را در اختیار داشته‌اند و به این دلیل به جای اعلام وضع و حال واقعی بیماران، بیماری آنها را سخت‌تر وانمود می‌کردند و در عوض مریضهای فقیر و تهیدست را در اثر مسامحه و عدم پرستاری، به دیار نیستی می‌فرستادند و حتی ضروری‌ترین داروها یعنی گنه‌گنه را تهیه نمی‌کردند. به همین دلیل تاسیس بیمارستان جدید را زبانی به مدخل خود می‌دانستند که با افسران دیگر تقسیم می‌کردند. شاگردان خودم که خرج و دخل بیمارستان را به آنها سپرده بودم پولها را، و آشپزان و پرستاران خواربار، لباسهای زیر، اسباب و وسایل را استفاده و داروهای مختص بیماران را می‌خورند.^۱

آرنولد ویلسون در تحقیقی که پیرامون بختیاری‌ها انجام داده است، به

خلق و خوی تند، پرخاشگرانه، جنگجویانه، فرهنگ غارت و جنگ و جدال آنها اشاره می‌کند. نکته قابل توجه بحث او این است که این فرهنگ عشیره‌ای در میان بختیاری‌ها، محصول محیط است. محیط و ساخت آن او را این چنین تربیت کرده است.^۱ در چنین شرایطی انسانها ابتدا برای بقا و امنیت و سپس برای گسترش حوزه نفوذ خود، اقدامات غارتگرانه انجام می‌دهند. برخورد حکومت‌های مرکزی با ایلات و عشایر همیشه خونبار بوده است. برای نمونه، از ابتدای سلطنت محمدعلی‌شاه سواران عشایر به روستاها حمله می‌کردند. تا استقرار استبداد صغیر، روستاییان کشته می‌شدند و دهکده‌ها غارت و ویران می‌گردیدند. این وضعیت در سراسر آذربایجان، کرمانشاه، کرمان و بروجرد به چشم می‌خورد. فرهنگ غارت در میان عشایر، گاه با هماهنگی دولت مرکزی برای سلطه بر روستاییان اعمال می‌شد، به صورتی که دولت با بهره‌برداری از نیروی نظامی عشایر می‌توانست زمین‌داران بسیاری را کنترل کند: «چند علت برای تهاجم عشایر به روستاها می‌توان یافت. این حمله‌ها وضع را آشفته می‌کرد که با سیاست دولت و دربار هماهنگ بود. غارت روستاها بخشی از زندگی اقتصادی ایلات را تشکیل می‌داد... تاخت‌وتاز عشایر از عوامل مؤثری بود که روستاها را خاموش می‌کرد. هنگامی به تأثیر واکنش‌های ایلات پی می‌بریم که مجموعه عوامل اجتماعی را که در آن بزن‌گاه سرنوشت روستاها را تعیین می‌کردند، در نظر بگیریم. دولت و حکومت‌های محلی نمی‌توانستند حرکت دهقانان را در سراسر کشور سرکوب کنند. زمین‌داران جز چند تن انگشت‌شمار، آنچنان نیروی مسلحی نداشتند که در وضعیت بحرانی، رعایا را سرجایشان بنشانند. در این موقع، نیروهای عشایری به میدان می‌آمدند و کاری را به پایان می‌رساندند که اقدام‌های سرکوب دولتی

۱. آرنولد ویلسون، «بختیاری‌ها»، نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره ۱، زمستان ۱۳۶۹، ص ۳۶.

۱. یاکوب پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.

در آن فرمانده بودند.^۱ بنابراین فرهنگ غارت و تجاوز به حریم روستاها و مناطق دیگر، ارتباط مستقیم با ساختار سیاسی ایران و نبود نظام متحدالشکلی دارد که در آن میانی شهروندی باید جایگزین میانی عشیره‌ای شود. اینکه در متون مربوط به نظام سیاسی ایران گفته می‌شود ایران هزینه فراوانی را به دلیل قوام نیافتن به صورت یک کشور-ملت پرداخته است، به همین دلیل می‌باشد. نبود هرم سیاسی معنی‌دار و قانونی و تمایلات مرکز‌گریزی، فرایند شکل‌گیری اجماع‌نظر ملی حول وحوش مفاهیم کلان را دست‌کم به تأخیر انداخته است. قدرتهای مرکزی برای آنکه توان و موجودیت و مشروعیت مصنوعی خود را حفظ کنند، به روشهایی متوسل شده‌اند که به‌طور عمده فردمحور و زورمحور بوده و با فرهنگ قانون و نهادسازی و قاعده‌مندیهایی پیشرفت‌سنجی نداشته است. مجموعه فرهنگ عشایری، در واقع بر گستره سرزمین ایران برای قرن‌ها سایه افکننده و حکومتها را تحت تأثیر قرار داده است. فرهنگ سیاسی بومی، محلی و عشیره‌ای در مدت‌زمان متمادی به واسطه استمرار که داشته، به فرهنگ سیاسی کل سرزمین ایران تبدیل شده است. در ادامه، مدل این فرهنگ سیاسی را تبیین می‌نماییم و سپس در سه بخش بعدی به ترتیب تبلور و چگونگی فعلیت یافتن و تغییر و تحول آن را در سه دوره قاجاریه، پهلوی اول و پهلوی دوم مورد بررسی قرار می‌دهیم و در بخش پایانی به اثرات پایدار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی تاریخ معاصر ایران می‌پردازیم.

میانی فرهنگ سیاسی قابل استنباط از آثار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی عمومی در ایران را می‌توان به صورت زیر بیان کرد. *گابریل آلموند*، فرهنگ سیاسی را «تمایلاتی خاص به رفتاری سیاسی» تلقی می‌کند.^۲ آلموند

۱. سهراب یزدانی، «مسئله اراضی و دهقانی در انقلاب مشروطیت ایران»، نگاه نو، خرداد- تیر ۱۳۷۱، صص ۳۵-۳۴.

۲. Ronald Chilcote, *Theories of Comparative Politics*, Boulder: Westview Press, 1981, p. 223.

معتقد است: «فرهنگ سیاسی، استقلال خاص خود را دارد و به فرهنگ عمومی مربوط است. فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی نیست، بلکه فراتر از نظام سیاسی است و رده‌های بالاتر از تحولات نظام سیاسی را دربر می‌گیرد؛ تداوم آن بیشتر است.» *لوسین پای* اعتقاد دارد که «فرهنگ سیاسی، ارتباط میان فرهنگ و روان‌شناسی فردی و فرهنگ و روان‌شناسی جمعی است که به علوم سیاسی مربوط می‌شود.»^۱ از منظر *تکوت پارسونز*، «فرهنگ از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود و از طریق یادگیری و جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد.»^۲ آنچه در این تعریفها حائز اهمیت می‌باشد، این است که فرهنگ سیاسی تداوم دارد؛ طولانی‌مدت است و مانند اقتصاد نیست که با سرعت تحول یابد. از همین رو بحث منابع تغییر و تحول سیاسی، بحث مهمی است. فرهنگ سیاسی تا چه اندازه از طریق تحولات خارجی دچار تغییر می‌شود؟ اگر بخواهیم این پرسش را به تاریخ فرهنگ سیاسی ایران ربط دهیم، می‌توانیم این‌گونه پاسخ دهیم که فرهنگ سیاسی ایران به واسطه فشار نیروهای داخلی تداوم قابل‌توجهی از خود نشان می‌دهد. در مجموع، فرهنگ ایرانی برخلاف فرهنگ ژاپنی و کلاً منطقه خاور دور، در نهادسازی یافته‌های خارجی ضعیف بوده است. زمانی که ایرانیان در عصر قاجار با فرهنگ غرب روبه‌رو شدند، به دلیل بافت داخلی خود و علاقه خاصی که به حفظ وضع موجود داشتند، نتوانستند اندیشه‌های خارجی را بومی کنند. *سیدنی وریا* می‌گوید:

فرهنگ سیاسی تمایلاتی است که یک ملت به سیاست،

کشور، هم‌وطنان، نوع عملکرد دولتی و به اسلوب

تصمیم‌گیری دارد.^۳

در این چارچوب می‌توان میانی فرهنگ سیاسی عشیره‌ای را چنین مطرح ساخت:

1. Ibid., p. 222.

2. Ibid., p. 221.

3. Ibid., p. 225.

۱. تلقی از سیاست: زور، توان نظامی، غارت، تجاوز، سرکوب، بی‌اعتمادی و اتکا به خویشاوندان و درون گروه؛
۲. تلقی از کشور: مجموعه‌ای از عشایر که با یکدیگر برای کسب قدرت، امنیت و ثروت رقابت می‌کنند و دولت مرکزی به تناسب شرایط برای کل قلمرو کشور از عشایر استفاده می‌کند. دولت مرکزی عادل و قانونی نیست؛
۳. روش کسب قدرت: زور، تملق، نشان دادن اهلیت در درون عشیره و فرو خوردن آراء واقعی فرد به واسطه حاکمیت دیوان‌سالاری، نظام کلانتری، خانی و ریش‌سفیدی؛
۴. تلقی مجموعه‌های خارج از عشیره: بیگانه اگر قدرت یابد، مرا و ما را از بین خواهد برد؛
۵. تلقی از حکومت مرکزی: فاسد، زورگو و دزد؛
۶. روش حل اختلاف با دیگران: سرکوب، یورش نظامی و غارت؛
۷. هویت سیاسی و اجتماعی: فامیلی، ایلی و خویشاوندی؛
۸. مبنای اعتماد: فامیلی، ایلی و خویشاوندی؛
۹. تلقی از اقتدار حکومت مرکزی: ترس، تایید ظاهری، تکذیب باطنی، ناشایسته و مبتنی بر بی‌عدالتی و زور؛
۱۰. تلقی از مشروعیت حکومت مرکزی: مبتنی بر ایجاد وحشت و دزدی و اخاذی؛
۱۱. تمایلات فرهنگ سیاسی حکومت مرکزی: سرکوب، اخاذی، ایجاد وحشت، مالیاتهای سنگین و تبعید؛
۱۲. روش برتری بر دیگران: غارت، زور، سرکوب و تجاوز؛
۱۳. روش کسب کارآمدی سیاسی: افزایش پول و ثروت، سرزمین قابل احاطه و ایجاد رعب و وحشت؛
۱۴. قواعد بازی سیاسی: هماهنگی در سرکوب دیگران، آسادی دایمی برای حمله و تجاوز به دیگران برای حفظ خود؛

۱۵. مبنای اعتماد خارج از عشیره: هماهنگی در سرکوب، اهلیت محتمل و تقرب به قدرت؛ و
۱۶. روش تصمیم‌گیری: دیوان‌سالاری، ریش‌سفیدی و سن.

قاجاریه و فرهنگ سیاسی عشیره‌ای

پس از افول صفویه، قاجارها تنها بازمانده قدرت ایلیاتی بودند که توان جانشینی آنها را پیدا کردند. با مرگ کریم‌خان زند و کاهش قدرت سیاسی خاندان زند، قجرها میدان را برای توسعه و گسترش نفوذ و اقتدار خود آماده یافتند. آغامحمدخان، پسر محمدحسن‌خان قاجار که پدرش به دست زندیه به قتل رسیده بود، با تحقق اتحاد ایلیاتی قاجارها و پیوند دادن دیگر ایلات به این مجموعه، امکان حکومت قاجاریه بر کل سرزمین ایران را فراهم آورد. در این چارچوب، می‌توان گفت که به قدرت رسیدن قاجاریه در واقع نوعی جابه‌جایی در سطح ترکیب ایلیاتی حاکم به شمار می‌آید. ایلی به نام زندیه به دلیل کاهش نفوذ و قدرت و برجستگی سیاسی-اجتماعی‌اش، زمینه انتقال قدرت و سلطه را به ایلی دیگر فراهم نمود.^۱ همچنان که در شاخص‌سازی فرهنگ سیاسی عشیره‌ای در بخش پیش بحث شد، این انتقال قدرت برمبنای استقلال، توافق، مذاکره، چرخش قانونمند قدرت و قانون اساسی صورت نپذیرفت، بلکه پایه در قتل، کشتار، سرکوب و ایجاد وحشت داشت. آغامحمدخان قاجار در جنوب و شمال کشور، با روش غارت و دست زدن به فجایع عظیم انسانی، توانست بنای حاکمیت ایل قاجار را که هم‌زمان با وقوع انقلاب کبیر فرانسه بود، پی ریزد. محققى در این رابطه می‌گوید:

آتش غضب و کینه مؤسس قاجار با ریختن خون

۱. محمد کریمی زنجانی اصل، «ناسازگاری در قدرت سیاسی: نگاهی گذرا به شناخت قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار»، مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی راه نور، گزارش شماره ۷۷، آبان ۱۳۷۴، صص ۴-۲.